

## جنبش دانشجویی، پیشینه، هویت و آینده

بابک عماد

به نقل از خبرنامه شماره ۴۱ کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

در ایران به دلیل آن که قرن‌های متمادی تحت سلطه حکومت‌های خودکامه بوده و در هیچ دوره‌ای از تاریخ این سرزمین مگر در دوره‌های کوتاهی که قیام‌های مردمی منجر به باز شدن جامعه شده است، آزادی در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وجود نداشته و تلاشی هم برای رشد و اعتلای آگاهی عمومی صورت نگرفته است. حکومت‌های شاهنشاهی، سلطنت را موهبتی الهی شمرده که اهورامزدا شاه را توسط نیرویی که آن را "فره ایزدی" می‌گفتند بر می‌گزید. از اینرو، پادشاه مظهر قدرت خداوند و مهر و قهر او و نماینده اراده ملت بشمار می‌رفت. حکومت اسلامی نیز جمهوری اسلامی را موهبتی الهی و ولایت فقیه را فرستاده و نماینده خدا بر روی زمین می‌شمرد. حکومت‌ها قرن‌ها در ایران از اعتقادات مذهبی توده‌ها سوء استفاده کرده و آن را پشتوانه حکومت خود و اعمال دیکتاتوری‌شان قرار داده‌اند. نهادهای مدنی که می‌باید در خدمت به منافع عمومی به کار گرفته شوند، به ابزار اعمال حاکمیت استبداد و انسداد راه کارهای اجتماعی برای اعمال اراده توده‌ها مبدل شده‌اند. حقوق توده‌ها با حاکمیت استبداد مفهوم و معنا می‌یابد و نهادهای اجتماعی که باید در خدمت به مردم و روابط اجتماعی آنان عمل کنند، وسیله تفهیم و اعمال قوانینی هستند که رابطه میان حکومت و مردم را تنظیم می‌کنند. به دلیل سلطه استبداد و دیکتاتوری در ایران، نهادهای اجتماعی که بدست خود مردم ایجاد شده و مستقیماً در خدمت به ارتقاء آگاهی عمومی باشد، یا هرگز وجود نداشته و یا اگر هم بوجود آمده تنها در دوره‌هایی بوده که توازن قدرت بنفع مردم تغییر کرده و جامعه دستخوش تغییر و تحول اساسی شده است. توده‌های مردم در هر شغلی و مقامی هزاران احتیاج صنفی و طبقاتی دارند. نه اتحادیه و شورائی دارند و نه انجمن و کانون دمکراتیکی برای بیان نظرات‌شان. وانگهی اتحادیه تنها یک تشکیلات صنفی است، کارگر و معلم و دانشجو و دانش آموز و هنرمند و نویسنده و بیکار و... یک مجمع سیاسی هم می‌خواهد که آن‌جا حرف‌های سیاسی خود را بزند و دردهای خود را برشمارد.

مردم ایران هرگز به اصول عدالت اجتماعی برای بدست آوردن حقوق اساسی که آزادی اجتماعات و احزاب و اتحادیه و... را تامین نماید دست نیافت. از اینرو، در نبود یک شرایط باز و آزاد در جامعه، در غیبت احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و نهادهای مردمی، دانشگاه همواره به مرکزی برای ابراز نارضایتی اجتماعی تبدیل شده و دانشجو بخاطر موقعیت اجتماعی‌اش همواره نخستین

زنگ‌های روشنگری را به صدا در آورده است. صرفنظر از پیشینه دانشجویان در مبارزات سیاسی، اگر قرار شود آزادترین محیط اجتماعی در ایران را مثال بیاوریم، نمونه ما بی‌تردید نمی‌تواند جز دانشگاه باشد. دانشجویان مانند سایر اقشار اجتماعی منافع اجتماعی متفاوتی را دنبال می‌کنند، یکدست نیستند و به دلیل وضعیت اجتماعی‌شان طبقه اجتماعی خاصی را نمایندگی نمی‌کنند. اما در پیوند با سایر اقشار اجتماعی، بویژه طبقه‌ای که از آن برخاسته و یا خود را به آن متعلق می‌دانند، می‌توانند از منافع طبقه خاصی دفاع نمایند و در سازمان‌های سیاسی مدافع آن طبقه یا جنبش‌های نزدیک به آن فعال باشند.

نخستین فعالیت‌های دانشجویی که به روشنگری فرهنگی محدود بود به دوره فتحعلی‌شاه قاجار بر می‌گردد. در این دوران ارتباط فرهنگی میان ایران و اروپا آغاز شد و بعضی از جوانان ایرانی برای آموختن فنون علمی و نظامی راهی غرب شدند. مصادف با همین اوقات عده‌ای دانشگاهی و روشنفکر در داخل و خارج کشور شروع به نوشتن روزنامه و نگارش مقالاتی در بیان عقاید سیاسی و اجتماعی خود به زبان ساده فارسی که نزدیکتر به زبان عامه بود کردند. اما آنچه که امروز بنام جنبش دانشجویی در ایران مطرح است، ریشه‌اش به دوران حکومت محمدرضا شاه پهلوی می‌رسد. شانزده آذر ۱۳۳۲ را باید اولین اقدام اعتراضی گسترده دانشجویی در ایران دانست. آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت مصدق کودتا کرد و شاه را مجدداً به ایران برگرداند و به سلطنت نشانید. ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای دیداری از ایران وارد تهران شد. دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به سفر او تظاهرات وسیعی برگزار کردند که بدنبال آن نیروهای دولتی وارد کلاس‌های درس شدند و ضمن ضرب و شتم و دستگیری ده‌ها تن از دانشجویان سه تن از آنان بنامهای شریعت رضوی، قنچپی و بزرگ‌نیا را به قتل رساندند. اگرچه جنبش دانشجویی به لحاظ کمی در آن زمان به گستردگی امروز آن نبود اما به لحاظ کیفی به درجات زیادی در سطح بالاتری قرار داشت و از آنجا که محفل حکومتی نداشت و در زمین رژیم بازی نمی‌کرد، برای مبارزه‌اش با نظام، برنامه و هدف مشخص داشت. این جنبش اصلی‌ترین تولیدکننده روشنفکران، نویسندگان، شاعران و هنرمندان انقلابی، مترقی و نام‌آور ایران و کادرهای مجرب سازمان‌های کمونیستی و چریکی بود که با رژیم سلطنتی‌شاه و برای سرنگونی آن مبارزه کردند. رادیکالیسم سیاسی، روشنگری، ترویج و اشاعه افکار و اندیشه‌های ترقی‌خواهانه، انقلابی‌گری و آرمان‌خواهی عدالت‌جویانه وجه اصلی هویت این جنبش بود که نظام و مناسبات غیرانسانی حاکم را از بیخ و بن مورد حمله قرار داده بود. این جنبش در جریان مبارزات اجتماعی علیه رژیم سلطنتی شاه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که در نهایت به فروپاشی حکومت سلطنتی منجر شد رشد کمی و کیفی بسزائی کرد و در پیوند با توده‌های مردم ایران بویژه طبقه کارگر قرار

گرفت. بعد از آنکه قیام ضدسلطنتی مردم ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ثمر نشست، دانشگاه‌ها مرکز فعالیت‌های سیاسی و تبادل افکار و عقیده شد. بر دیوار دانشگاه‌ها هر شعاری را می‌شد دید. "بحث آزاد" روش حاکم بر دانشگاه بود و حتی خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران به محلی برای بحث‌های سیاسی تبدیل شد. مشکل رژیم اسلامی با دانشگاه در این دوران از این‌جا آغاز شد که افکار حکومت‌گران در چارودیواری دانشگاه بردی نداشت و انجمن‌های اسلامی در اقلیت بودند. رژیم با براه انداختن دسیسه "انقلاب فرهنگی" و یا به روایت بنی صدر "بعثت فرهنگی" تمام دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و مدارس عالی را مورد یورش قرار داد. در هجوم به دانشگاه‌ها که -گذشته از درگیری‌های کردستان و گنبد- خشونت‌بارترین نبرد طبقاتی آن زمان در سراسر ایران بود، ده‌ها تن کشته و هزاران زخمی و خسارت هنگفت مالی به دانشگاه‌ها سراسر ایران وارد آمد. "انقلاب فرهنگی" وسیله‌ای بود برای تصفیه دانشگاه‌ها از وجود دانشجویان چپ و مترقی، برچیدن دفاتر سیاسی و تغییر فضای دانشگاه بنفع حکومت اسلامی. بعد از هجوم به دانشگاه‌ها، اعضای انجمن اسلامی دانشگاه علوم ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران به روزنامه انقلاب اسلامی گفتند که: "ما قبلاً با امام و چند نفر از اعضای شورای انقلاب در باره وضعیت دانشگاه‌ها صحبت کرده بودیم و به آن‌ها گفته بودیم که در دانشگاه علوم ارتباطات اجتماعی بعضی از گروه‌های چپ به قدری پا را از گلیم خود درازتر کرده‌اند که با نوشتن یک بیانیه، انجمن اسلامی و حزب توده را فاقد صلاحیت برای شرکت در شورای هماهنگی دانسته‌اند و گفته‌اند این دو گروه طرفدار رژیم حاکم می‌باشند." (۳۱ فروردین ۱۳۵۹).

بعدها مشخص شد که اشغال دانشگاه‌های ایران تنها گوشه‌ای از توطئه‌ای بود که حکومت‌گران اسلامی در پشت پرده برای مردم ایران و به بند کشیدن آنان تدوین کرده بودند. برای برقراری اختناق در ایران و تک صدائی کردن جامعه و یا به روایت خمینی اسلامی کردم جامعه را می‌باید از دانشگاه کانون روشنگری جامعه آغاز می‌کردند.

دانشگاه بعد از حدود دو سال بازگشائی شد و اثری از فضای باز گذشته در آن دیده نشد. در فاصله این دو سال هزاران دانشجو و استاد دانشگاه را تصفیه و اخراج کردند، بزدان افکنند، اعدام و مجبور به زندگی در تبعید کردند. دانشگاه، دانشگاه نبود. در آن اثری از بهبود نظام آموزشی و ارتقاء علمی نبود و روشنگری از آن رخت بر بست. دانشگاه را وسیله آدم سازی اسلامی قرار دادند. دانشگاه همانطور که خمینی می‌خواست اسلامی شد و هیچ صدائی از آن در نیامد.

رژیم اسلامی آگاهی را دشمن می‌پندارد و چنین است که دانشگاه را به اصول تک بعدی ایدئولوژیک دینی تقلیل داد و سکوت را برای سال‌ها بر آن تحمیل کرد. اما همان‌طور که معلوم بود دانشگاه نمی‌توانست بنا به سرشت محیطی آن در دراز مدت با سلطه فرهنگ تک صدائی و

سانسور رسمی دولتی هم آغوش باشد. پا به پای مردم، دانشگاه نیز حباب‌های سطله تک صدائی را درهم شکست. همگام با جنبش‌های رشد یابنده مردمی، جنبش دانشجویی با محتوا و مضمون متفاوت از گذشته شکل گرفت. بستر این جنبش شکافی است که مردم با مبارزات خود در حاکمیت اسلامی ایجاد کرده‌اند. این جنبش علی‌رغم طرح برخی شعارهای رادیکال نظیر "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!"، هنوز نتوانسته خود را از زیر سطله تشکیلات‌های وابسته به رژیم بیرون بکشد و در پیوند با سایر جنبش‌های اجتماعی قرار بگیرد. این جنبش بدعی و فاقد یک برنامه مشخص است و تا زمانی که در زمین رژیم بازی می‌کند آزادی و استقلال عمل نخواهد داشت و ناچار باید برای ادامه حیات خود بدنبال مانورهای جناحی رژیم و تشکیلات‌های وابسته به آنان باشد و شعارهایش را کمپیش در ارتباط با آن فرموله کند. شعار "دیکتاتور حیا کن، مملکت را رها کن!"، اکنون دیگر شعاری محافظه کارانه است و مشخصاً خامنه‌ای و جناح اقتدارگرای رژیم را هدف قرار می‌دهد. این شعار از برخورد به کلیت رژیم اجتناب می‌کند. "انصار جنایت می‌کند، رهبر حمایت می‌کند!"، یک طرف حاکمیت را هدف می‌گیرد و کاری به نیمه دیگر آن ندارد. "اسلام طالبانی، نابود باید گردد!" نشان می‌دهد که هنوز بخش وسیعی از جنبش دانشجویی در محدوده ایدئولوژی حاکم باقی مانده است. اسلام باشد ولی از نوع طالبانی آن نباشد. این شعار با شعار "آزادی اندیشه، همیشه همیشه!" در تناقض جدی قرار می‌گیرد. دانشجویان یقیناً می‌دانند تا زمانی که دین از دولت و موسسات آموزشی جدا نشود و امری خصوصی تلاقی نگردد، اندیشه هیچگاه آزاد نخواهد بود و شعار "آزادی اندیشه، همیشه همیشه!" بعنوان یک شعار توهم برانگیز باقی خواهد ماند. بقیه شعارها نیز کمپیش در محدوده گرایش به اصلاحات در چارچوب رژیم و نظام حاکم باقی مانده است.

بنا به وضعیت موجود، بحران ژرف و همه جانبه‌ای رژیم اسلامی را فرا گرفته و جامعه ایران دشتخوش تحول و دگرگونی‌های عمیق است. نسخه‌هایی که این و یا آن جناح رژیم برای برون رفت نظام از بحران کنونی می‌پیچند راه بجائی نخواهند برد. جنبش دانشجویی اگر بخواهد در جریان تحولات آینده نقش داشته باشد دیر یا زود باید حساب و کتاب خود را از کلیت رژیم جدا کند. این جنبش اگر بخواهد اعتماد توده‌ها را به خود جلب کند باید حرفی برای گفتن داشته باشد، از دانشگاه بیرون بیاید، خود را سازماندهی کند، در اجتماعات مردمی بویژه کارگری حضور فعال داشته باشد و به صورت واقعی با آن‌ها در پیوند قرار گیرد. هم اکنون بستر مناسب برای نزدیکی گرایش‌های رادیکال دانشجویی فراهم آمده و توازن قدرت به نفع مردم در حال شدن است. این جنبش نباید نسبت به سایر حوادث اجتماعی و سرنوشت سایر جنبش‌های اجتماعی بویژه کارگری بی تفاوت بماند و تنها زمانی پا به عرصه اعتراض و مبارزه بگذارد که روزنامه‌ای از روزنامه‌های حکومتی

بسته می شود و یا عضوی از اعضاء حکومت به زندان و اعدام محکوم می شود.